

امیدآفرینی در عصر ناامیدی

گفتاری از مصطفی ملکیان

محسن آزموده

از امید گفتن و نوشتن، در واپسین روزها از سالی که در آن رویدادها و اتفاقات ناگواری در جامعه ما رخ داد، ممکن است در بدو امر کاری لغو و پوچ به نظر برسد، اما آنطور که مصطفی ملکیان در گفتار حاضر نشان می‌دهد، این کار نه فقط عقلانی است، بلکه خود امری امیدآفرین و امیدبخش است.

این پژوهشگر روانشناسی و فیلسوف اخلاق در این گفتار که عصر پنجشنبه 25 اسفند ماه در موسسه خانه آشنا برگزار شد، به شیوه مرسوم خودش درباره امید بحث کرد یعنی از امید به عنوان مضمونی اگزیستانسیالیستی که بیشتر مورد توجه فیلسوفان قاره‌ای (اروپایی) است، با روشی تحلیلی صحبت کرد و نشان داد امید داشتن و امیدوار بودن، به کدامین معناها، عقلانی، اخلاقی و ضروری و در نتیجه فضیلت است. آخرین صفحه اندیشه روزنامه اعتماد در سال پرتنش 1401 را با این گفتار امیدآفرین تقدیم خوانندگان می‌کنیم، با این امید که سال جدید برای همه یا لاقلاً اکثریت ایرانیان همراه با رویدادهایی خوشایند و مطلوب باشد. با مهر و امید.

اوایل زمستان سال گذشته (1400) درباره امید سخنرانی کردم و آنجا به اقسام سه‌گانه امید و تفاوت آنها با یکدیگر پرداختم و گفتم چرا کسانی چون بودا با امید مخالفند و این مخالفت ناظر به کدام یک از این سه نوع امید است. آنجا گفتم که یک نوع امید به لحاظ اخلاقی مسلمانان فضیلت است، یک نوع امید به لحاظ اخلاقی مسلمانان فضیلت است و یک قسم امید هم هست که فضیلت بودن یا رذیلت بودن آن بستگی به اوضاع و احوالش دارد و نمی‌توان آن امید را

فی حد نفسه در همه مکانها و زمانها و اوضاع و احوال فضیلت یا رذیلت تلقی کرد. در بحث کنونی از منظر جدیدی امید را به دو قسم تقسیم می‌کنم و نشان می‌دهم که هر یک از این دو قسم آیا پذیرفتنی

هست یا خیر و اگر پذیرفتنی است، آیا مطلقاً پذیرفتنی است یا با قید شرط پذیرفتنی است؟

نوع يك: امید به امر مطلوب ممکن الوقوع

گاهی امید به رویدادی در آینده است که این رویداد اولاً مطلوب است و ثانیاً این رویداد امکان وقوع دارد یعنی ممکن الوصول است، اگرچه صعب الوصول است و به آسانی قابل تحقق نیست. یعنی چهار ابزار من یعنی علم و تجربه و قدرت تفکر و عمق فهم من می‌گوید این رویداد محال و ممتنع نیست، اما تحققش دشوار است. ما معمولاً در کاربرد امید به این معنا از آن توجه داریم.

بنابراین امید همیشه معطوف به رویدادی در آینده است و نه به مقوله مابعدالطبیعی دیگری. انسان به لحاظ مابعدالطبیعی به جوهر یا خاصه یا مجموعه امید نمی‌بندد. امید از لحاظ مقوله وجودشناختی و مابعدالطبیعی به يك رویداد در آینده تعلق دارد. این رویداد که در آینده رخ می‌دهد، دو ویژگی شاخص دارد که اگر نداشت، متعلق امید من قرار نمی‌گرفت: 1. این رویداد مطلوب است، یعنی برای من رویدادی مثلاً خوشایند است یا وقوعش با خواسته‌ها یا نیازهای من مطابقت دارد و در هر حال از وقوع آن تلقی مثبت دارم؛ 2. این رویداد محال نیست بلکه امکان وقوع در عالم دارد. معمولاً امیدهای ما چنین است. البته اگر یقین داشته باشیم که يك رویداد در آینده رخ می‌دهد، دیگر به آن امید نمی‌گوییم. بنابراین تحقق آن رویداد باید اندکی دشوار باشد. اگر وقوع امری قطعاً محقق باشد، نمی‌گوییم امید دارم که رخ بدهد، بلکه می‌گوییم میدانم که این رویداد رخ خواهد داد.

سه شرط امیدورزی به امید نوع يك

آیا امید به این معنا قابل دفاع است و ما به لحاظ اینکه موجودی عقلانی هستیم، حق داریم به این‌گونه مصادیق امید بورزیم؟ سه شرط اگر در این امید محقق شود، انسان از آن رو که عقلانی است، می‌تواند امید داشته باشد، اما اگر تنها یکی از این سه شرط محقق نشود، باید گفت انسان از رو که عقلانی است، نباید این امید را بورزد و باید از این نوع امید اجتناب ورزد.

1- واقع‌نگری به جای آرزواندیشی: محاسبه برای امکان وقوع رویداد در آینده ولو به دشواری، کاملاً ناظر به واقع باشد و آرزواندیشی نباشد و علم و دانش مربوط این امکان را تایید کند. یعنی آخرین دستاوردهای علوم و معارف بشری، ممکن بودن و دشوار بودن وقوع رویداد در آینده را تایید کنند. مثلاً اگر بیماری امیدوار به علاج بیماری صعب‌العلاجی است، باید آخرین دستاوردهای زیست‌شناسی و

فیزیولوژی و پزشکی و آناتومی و خون‌شناسی و... درمان این بیماری را تایید کنند. بنابراین امید نباید خود را از دستاوردهای دانش و معرفت بشری بگسلد و اگر چنین کند تبدیل به آرزواندیشی می‌شود. هر چه دانش و معارف بشری پیشرفت می‌کنند، امیدهای بشری نیز تغییر می‌کنند، یعنی برخی امیدها که قبلاً به نظر واقعی و راستین به نظر می‌رسیدند، اکنون واهی و آرزواندیشانه می‌شوند و برخی امیدهایی که قبلاً واهی به نظر می‌رسیدند، اکنون با توجه به دانش و معارف بشری، واقعی می‌شوند.

منظور از علوم در اینجا، علوم تجربی است. فلسفه در جهت امید در این نکته کمکی نمی‌تواند بکند، زیرا علوم تجربی اعم از علوم تجربی طبیعی (فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و...) و علوم تجربی انسانی (روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست و...) می‌توانند امکان یا عدم امکان تحقق امری در آینده را نشان دهند. علوم فلسفی و منطقی و ریاضی و تاریخی در این جهت خاص سودی ندارند.

2- مطلوب بودن واقعی رویداد در آینده و سازگاری نیاز و خواسته: ایتالیایی‌ها می‌گویند مراقب آرزوهای‌تان باشید، چون ممکن است برآورده شود. مطلوبیت یک امر برای من دو معنا دارد: اول سازگاری آن امر با نیازهای من، دوم سازگاری آن امر با خواسته‌های من. هر کدام از این دو مشکلی دارد که دیگری ندارد. بنابراین اینجا باید با نوعی سنجشگری مواجه شویم. خواسته‌ها و نیازها، هر کدام، نسبت به دیگری از لحاظ مساله امید و امیدورزی امتیازی دارند. حسن خواسته‌ها نسبت به نیازها، این است که هر انسانی با هر درجه از علم و تجربه و قدرت تفکر و عمق فهم، از خواسته‌های خود با خبر است و هیچ کس بهتر از خود او از خواسته‌های او با خبر نیست. یعنی ما درباره خواسته‌های خود نیاز به متخصص (expert) نداریم و هیچ کس مثل خود من و به مراتبی پایین‌تر از خود من به خواسته‌های من آگاهی ندارد. من بزرگ‌ترین داور درباره خواسته‌های خودم هستم.

اما در باب نیازها چنین نیست. ما غالباً از نیازهای خود با خبر نیستیم. این متخصصان هستند که نیازهای ما را اعم از نیازهای جسمانی و ذهنی و روانی و ارتباطی تشخیص می‌دهند. حتی ممکن است فرد به لحاظ مفهومی نیاز خود را بفهمد، اما به لحاظ مصداقی باید به متخصص و صاحب‌نظر مراجعه کند. مثلاً همه می‌دانیم که جسم سه نیاز کلی دارد: اول سلامت، دوم نیرومندی و سوم زیبایی. اما صرف دانستن این سه فرد را از مراجعه به متخصص و پزشک بی‌نیاز نمی‌کند و باید به متخصص مراجعه کند تا دریابد چه چیز(هایی) جسم او را سالم نگه می‌دارد، چه چیز(هایی) او را نیرومند می‌سازد و چه چیز(هایی) او را زیبا می‌کند. یا ما می‌دانیم که ذهن به هشت چیز نیاز دارد یا روان

به 54 یا 56 چیز نیاز دارد، اما صرف فهرست شدن این نیازها، ما را از رجوع به روانشناسان و روان‌درمان‌گران و مشاوران روانی بی‌نیاز نمی‌کند.

اما حسن نیاز نسبت به خواسته این است که خواسته‌های ما اولاً خیلی متعدّدند و حکما و عملاً تقریباً بی‌نهایت هستند، ثانیاً با هم تنازع و ناسازگاری دارند و ثالثاً ما را به رقابت و مبارزه با دیگران اعم از سایر انسان‌ها و حیوانات و گیاهان و جمادات سوق می‌دهند. خواسته‌ها رقابت‌انگیز و نزاع‌انگیز هستند و مثل سراب و افق هستند و هیچ‌گاه به طور کامل دست یافتنی نیستند. نیازها اما اولاً حد دارند و تعدادشان بی‌نهایت نیست، ثانیاً با هم نزاع ندارند و با هم آشتی دارند، ثالثاً اگر با نیازهای مان سر و کار داشته باشیم، میزان تنازع مان با هم‌نوعان مان به حداقل ممکن می‌رسد، البته به صفر نمی‌رسد.

با توجه به تفاوت‌ها و امتیازات خواسته‌ها و نیازها، شرط دوم عقلانی بودن و قابل دفاع بودن امید به رویدادی صعب‌الوصول در آینده این است که بدانیم آنچه می‌خواهد در آینده رخ بدهد، یک نوع سازگاری و هماهنگی با نیازها ما داشته باشد. اما از کجا بدانیم وقوع یک رویداد در آینده مطابق با نیازهای ما است و صرفاً یک خواسته ما نیست؟ تفکیک نیاز از خواسته به نظر من مهم‌ترین مسأله زندگی یک آدم است. هیچ مسأله مهم‌تر از این نیست که انسان بفهمد آیا خواسته‌ها و نیازهایش بر هم انطباق و همگامی و توازی دارند یا با هم ناسازگاری دارند. کمال زندگی در این است که هر چه را نیاز دارم، بخواهم و هر چه را نیاز ندارم، نخواهم و به هر چه می‌خواهم، نیاز داشته باشم و به هر چه نمی‌خواهم، نیاز نداشته باشم. این یعنی انطباق کامل نیاز بر خواسته است. هر چه این انطباق کمتر بشود، فلاکت و ادبار زندگی بیشتر می‌شود و زندگی نابسامان‌تر و ناراضی‌کننده‌تر است. به همین خاطر حکیمانی مثل بودا و اسپینوزا می‌گفتند، در زندگی فقط دنبال نیازهای‌تان باشید و خواسته‌ها را فراموش کنید. یعنی فقط هر چه را نیاز دارید، بخواهید. اما این تفکیک، در عین حال که بسیار مهم است، اصلاً کار ساده‌ای نیست و خیلی تاملات فلسفی و مطالعات و تحقیقات تجربی و مباحث مربوط به تاریخ سرگذشت انسان لازم است تا بفهمیم که آدمیان به چه چیزهایی نیاز دارند و انسان سعی کند خواسته‌هایش را به اندازه نیازهایش تنظیم کند و بگوید من هر چه را نیاز ندارم، نمی‌خواهم، اما هر چه را نیاز دارم، حتماً می‌خواهم.

بنابراین شرط دوم عقلانی بودن امید به این توجه دارد که به وقوع امر صعب‌الوصولی امید نبندیم که فقط خواسته ما را برآورده می‌کند و

نیاز ما را برآورده نمی‌کند.

3- امید به جای آرزو و خواستن به معنای واقعی: خواستن به معنای واقعی یعنی من برای آنچه می‌خواهم، آنچه از دستم بر می‌آید انجام دهم. فرق خواستن (want) با آرزو (wish) در این است که در آرزو، فقط آرزو می‌کنم و کسی از من چیزی توقع ندارد، اما وقتی می‌گویم می‌خواهم فلان رخداد، رخ دهد، باید به مقتضای آن بجنبم. در خواستن یک قصد بر سعی و یک سعی وجود دارد، اگرچه موفقیت در سعی تضمین شده نیست. اگر این سعی وجود نداشته باشد، امید نیست و فقط آرزوست. اما آیا من قصد بر سعی دارم و سعی می‌کنم یا خیر؟ هیچ کس بهتر از خود فرد نمی‌تواند در این زمینه داوری کند. هیچ کس بهتر از خود فرد نمی‌داند که آیا برای امکان‌پذیر کردن یا تسهیل یک رویداد در آینده هر آنچه در توان دارد به کار بسته یا خیر؟ انسان با دو ویژگی صداقت و جدیت می‌تواند به خودش رجوع کند و دریابد که آیا واقعا برای امکان‌پذیر یک رویداد صعب‌الوصول در آینده و تسهیل آن، آنچه را از دستش

بر می‌آید، انجام داده یا خیر؟ ناظر بیگانه نمی‌تواند درباره شخص دیگری در این زمینه داوری کند. زیرا من از درون ذهن شما باخبر نیستم و نمی‌دانم که آیا با وسع باورها و عقایدتان و با وسع احساسات و عواطفتان و با وسع خواسته‌هایتان، به اندازه کافی سعی می‌کنید یا خیر؟ بنابراین شرط سوم عقلانی بودن و دفاع‌پذیر بودن امید به یک رویداد صعب‌الوصول در آینده این است که امید داشته باشیم و نه آرزو و تا جایی که می‌توانیم هم تصمیم به سعی داشته باشیم و هم سعی بکنیم.

بنابراین سه شرط بالا برای عقلانیت امید لازم است و اگر یکی از این سه شرط محقق نشود، امید غیرمعقول است. برای درک معنای امید عقلانی یا معقول باید به آثار فیلسوفان و متفکرانی چون درک پارفیت، تامس نیگل، رونالد دوورکین و... مراجعه کرد. به یک معنا بیشترین تلاش در این جهت متعلق به جان راولز، فیلسوف عدالت معروف امریکایی است. بنابراین امید می‌تواند عقلانی باشد و به معنای خیالبافی و رویاپردازی و خواب روزانه (day dream) نباشد.

امید به معنای دوم

این معنای امید بیشتر تحت تاثیر اندیشه‌ها و آثار برخی فیلسوفان اگزیستانسیالیست در قرن‌های نوزدهم و بیستم پدید آمده و وارد فرهنگ روانشناسی ما آرمیان شده است. در راس ایشان گابریل مارسل، فیلسوف اگزیستانسیالیست فرانسوی قرار می‌گیرد. این امید به معنای

دوم، تفاوت‌های جدی با معنای اول دارد. در معنای اول سخن از تعلق امید به رویدادی در آینده بود که هم ممکن است (اگرچه صعب‌الوصول) و هم مطلوب. اما امید به معنای دوم، اصلاً امید به رویدادی در آینده نیست، خواه در آینده زندگی شخصی فرد یا آینده زندگی خانوادگی او یا آینده زندگی جامعه جهانی و... امید در اینجا به این معناست که اولاً من هدف یا اهدافی سازگار با یکدیگر در زندگی دارم، ثانیاً برای رسیدن به آن هدف یا اهداف، یک سلسله کارهایی لازم است و من میدانم که این کارها را باید انجام داد، ثالثاً جهان بیرون با این کارها سر‌ناسازگاری دارد و بر سر آنها مانع‌تراشی می‌کند. یعنی محیط را نامساعد می‌بینم. وقتی این سه شرط پدید آید، جا برای امید به معنای دوم هست. در اینجا اگر دقت کنیم، شما متوقع و منتظر هیچ رویداد بیرونی نیستید. فقط خودمان با خودمان هستیم و می‌بینیم جهان مساعد ما نیست و معارض ما است و قصد آشتی با ما ندارد. گویی جهان در برابر بر سر راه ما الی ماشاءالله مانع می‌تراشد. اینجا است که امید به معنای دوم امکان تحقق می‌یابد. بودا می‌گفت این نوع امید درست است و باقی انواع امید نادرست است.

امید به معنای دوم به لحاظ نظری چند مقدمه دارد:

1- برای موفقیت رسیدن به هدف کار تو شرط کافی نیست، اما شرط لازم هست. شرط لازم بودن کار یعنی اگر به آن هدف برسم، یقین بدانید که کار به اندازه کافی کرده‌ام. اما شرط کافی بودن یعنی هیچ لزومی نیست که با آن کارها، قطعاً به هدف برسم.

از رنج کسی به گنج وصلش نرسید/ وین طرفه که بیرنج کس آن گنج ندید

ساختار زندگی انسانی چنین است که رنج کشیدن و سعی کردن و کار و کوشش من، شرط لازم برای رسیدن به هدف است، یعنی اگر کار نکردم، حتماً به هدف نمی‌رسم، اما اگر کار کردم، نباید حتماً منتظر رسیدن به هدف باشم. علت این است که برای موفقیت یعنی اینکه کاری به هدف برسد، باید بی‌نهایت چرخ و دنده در جهان هستی دست به دست هم دهند، تا آن کار به هدفش برسد. تلاش انسان یکی از این چرخ و دنده‌هاست و بقیه در اختیار او نیست. بنابراین برای امید داشتن به چیزی باید آنچه را که از دستمان بر می‌آید، انجام دهیم.

2- جهان هستی قابل پیش‌بینی نیست، بنابراین نباید گفت از آنجا که الان اوضاع و احوال نامساعد است، کار نکنم، زیرا هیچ‌گاه نمی‌توان از وضع کنونی جهان، وضع آینده آن را پیش‌بینی کرد. کارل پوپر می‌گوید در عالم انسانی هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست. به عبارت دقیق‌تر ما در زندگی سه نوع عمل انجام می‌دهیم: نخست اعمال فردی (individual) است، مثل مسواک زدن. فرد می‌تواند به وجه معقولي

پیش‌بینی کند که با درصد بالایی امشب هم مساوی کند. عمل فردی قابل پیش‌بینی به نحو معقول هست، اما نه پیش‌بینی در حد شیمی و فیزیک و زیست‌شناسی. دوم عمل جمعی

(collective) است، مثل چتر دست گرفتن اکثریت مردم یک شهر در نتیجه بارش باران. در عمل جمعی، هر یک از افراد هنگام عمل فقط به خودش فکر می‌کند، مثلاً هر فرد خودش براساس تصمیم خودش هنگام باران چتر بر می‌دارد، اما در نتیجه این تصمیم فردی، عملی جمعی رخ می‌دهد، یعنی اکثریت شهروندان هنگام باران چتر به دست می‌گیرند. سوم عمل اجتماعی (social) است، عمل اجتماعی، عملی است که من براساس اغراض خودم انجام می‌دهم، اما کم و کیفش را داد و ستد با جامعه تعیین می‌کند، مثل زمانی که فرد برای حضور در یک اجتماع، براساس هنجارها و قواعد آن اجتماع لباس می‌پوشد یا عطر می‌زند یا غذا می‌خورد یا ...

در فلسفه علوم اجتماعی گفته می‌شود که اعمال فردی انسان (کاری به حیوانات و گیاهان و جمادات نداریم) تا حدی قابل پیش‌بینی است، اما عمل جمعی و اجتماعی او قابل پیش‌بینی نیست. یعنی قابل پیش‌بینی نیست که هنگام باران چند درصد مردم چتر دست بگیرند و چه نوع چتری با خود بردارند. پیش‌بینی ناپذیر بودن جهان به این معناست که انسان تنها می‌تواند بگوید که جهان الان مساعد حال او نیست، نمی‌تواند درباره فردا هم چنین بگوید، زیرا تنها اعمال فردی او تا حدی قابل پیش‌بینی است، اما اعمال جمعی و اجتماعی انسان‌ها قابل پیش‌بینی نیستند. ایوان کلیما، روشنفکر یهودی چک در کتاب «بهار پراگ» که خانم فروغ پوری‌اوری و آقای خشایار دیهیمی ترجمه‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند، می‌نویسد هیچ روشنفکری دو هفته قبل از اینکه رژیم چکسلواکی از هم فرو بیاشد، احتمال نمی‌داد که رژیم سقوط کند، اما دو هفته بعد رژیم چکی در کار نبود. ما اشتباه می‌کنیم که می‌اندیشیم جهان طبق قد و قواره شاکله ذهنی ما رشد می‌کند.

3- اگر کاری که می‌خواهیم برای رسیدن به مقصود انجام دهیم، اگر کاملاً خودخواهانه (egoistic) باشد، احتمال اینکه دیگران نگذارند به مقصود برسیم، بالاست، اما اگر کارمان دگرخواهانه (Altruistic) باشد، احتمال اینکه دیگران با ما همکاری و مساعدت کنند، بالا می‌رود. بنابراین علی‌القاعده، احتمال موفقیت کارهای خودخواهانه پایین و احتمال موفقیت کارهای دگرخواهانه بالاست. مثلاً اگر باور کنید که این آقا یا خانمی که شعار می‌دهد، این ادعاها را برای ارمغان آوردن نظم و ثبات یا امنیت یا رفاه یا عدالت یا برابری یا آزادی یا برادری یا صلح برای جامعه مطرح می‌کند، احتمال مخالفت

شما با او بسیار و احتمال موافقت تان با او بسیار زیاد میشود، اما اگر بفهمید که اینها بهانه است و این آقا یا خانم میخواهد رییس حزب یا رییسجمهور یا ... باشد، احتمال موافقت با او پایین میآید و احتمال موفقیت آن فرد هم پایین میآید. بنابراین چنانکه تامس نیگل در کتاب «امکان دیگرگزینی» با استدلال قوی نشان داده، اگر شما احراز کنید که من اهداف دگرخواهانه را دنبال میکنم، امکان اینکه با من رفیق باشد و نه رقیب، بیشتر میشود و بیشتر همکاری و مساعدت میکنید تا کارشکنی. اما اگر اهدافم خودخواهانه باشد و شما احراز کنید که اهداف من خودخواهانه است، نهایتاً برخی از رفقا با من همکاری میکنند و امکان معارضه بالا میرود. بنابراین نکته سوم میگوید تا میتوانید اهداف خود را تا سر حد امکان دگرخواهانه کنید. هر چه آدم از يك مستبد شدن و دیکتاتور شدن و جبار شدن و توتالیتر شدن به سمت يك قدیس یا قهرمان شدن حرکت کند، امکان مساعدت جهانی با او بیشتر میشود و احتمال موفقیت او بالا میرود.

با سه پیشفرض گفته شده، امید به معنای دوم یعنی انسان بگوید من اولاً هدف یا اهدافی در زندگی دارم. ثانیاً برای رسیدن به این اهداف باید کارهایی انجام دهم. اما میبینم جهان بیرونی برای به موفقیت رسیدن آنها نامساعد است. با وجود این اولاً دست از فعالیت و کار و عمل به عنوان شرط لازم بر نمیدارد. ثانیاً و از سوی دیگر از آنجا که نمیتواند آینده را پیشبینی کند، تسلیم بدینی نسبت به آینده نمیشود، زیرا هم احتمال معارضة هست و هم امکان مساعدت. ثالثاً اینکه میکوشد هر چه میتواند اهداف خودخواهانه را به اهداف دگرخواهانه بدل کند. این برای هر کاری امکانپذیر است. یعنی فردیترین کارها نیز میتواند جنبه دگرخواهانه پیدا کند. مثلاً مسواک کردن که عملی کاملاً فردی است، میتواند با اغراض دگرخواهانه همراه باشد. فردی که مسواک میکند، میتواند از جمله اهدافش این باشد که دیگران از بوی بد دهان او یا رنگ زرد دندانهایش آزرده نشوند. یعنی انسان در نیتش این باشد که من با جهان يك پیوستگی شگفتانگیزی دارم و هر عمل من میتواند جهان را آزرده سازد یا آن را به جای بهتری برای زیستن بدل کند، بدون اینکه به مبادی ما بعدالطبیعی متوسل شویم. یعنی به تدریج میبینیم که يك فرد اهل كمك به دیگران است، حتی خصوصیترین کارهایش را هم برای كمك به دیگران انجام میدهد.

بر این اساس من تسلیم نمیشوم که کسی به من بگوید دست از فعالیت بردار و همه چیز نامساعد است و اصلاً امکان موفقیت نیست. وقتی گاندي در آفریقای جنوبی خشونت پرهیزی را مطرح کرد، بسیاری از متفکران

انگلیسی که با او آشنایی داشتند و آنها که در دانشگاه در انگلیس با او درس خوانده بودند، گفتند ما عجیب می‌بینیم که چرا فردی با این قدرت تفکر، چنین خل بازی در آورده است، مگر میشود در برابر اسلحه خشونت پرهیزی کرد و موفق شد؟! اما دیدیم که گاندی هم در آفریقای جنوبی و هم مهم‌تر از آن در هند، موفق شد. بنابراین ما نمی‌توانیم آینده را لزوماً پیش بینی کنیم. شاید کلید تحول در آینده، همین فعالیتی باشد که من می‌کنم.

تفاوت امید نوع دوم با امید نوع اول در این است که در نوع اول امید، فرد به بیرون از خودش متکی و آویزان است، اما در امید نوع دوم، فرد همه‌چیز را به خودش منتسب می‌کند، زیرا می‌گوید آنکه شرط لازم است، در خودم هست و شرط کافی هم که اصلاً در اختیار ما نیست که بخواهیم به آن آویزان شویم یا خیر. البته امید به معنای دوم، مانع‌الجمع با امید به معنای اول نیست. اما عقلانیت امید به معنای دوم محرز است. به عبارت دیگر، عقلانی بودن امید به معنای اول مشروط به شرایط بیرونی است، اما عقلانی بودن امید به معنای دوم محرز است. این دو نوع امید، امیدهایی است که قابل دفاع است.

درست است که صرف امید داشتن خودش امیدآفرینی هم می‌کند، اما باید به این نکته نیز توجه کرد که می‌توان امید را با کردار و گفتار و زبان بدن القا کرد. به عبارت دیگر با اینکه صرف امید ورزیدن به دیگران سرایت می‌کند، اما حتی طرز نگاه آدم و نوع رفتار و کردار و گفتار او هم می‌تواند امیدآفرینی کند. یکی می‌گوید امسال می‌خواهم قهرمان دوی جهان شوم، مخاطب به او لبخند می‌زند، اما میان نوشخند و نیشخند و پوزخند و زهرخند تفاوت هست. اگر مخاطب این سخن، نوشخند یا پوزخند یا زهرخند بزند، امید را در فرد ضعیف می‌کند و اگر نوشخند بزند، امید را در او تقویت می‌کند.

پرسش و پاسخ

آیا می‌توان اعمال جمعی یا اجتماعی گروه‌ها یا نهادهای ایدئولوژیک را تا حدی پیش‌بینی کرد؟

بله، اما اولاً پیش‌بینی همچنان قطعی نیست، ثانیاً پیش‌بینی می‌کنیم که آنها چه می‌کنند، اما آیا می‌توان مخالفان آنها را هم پیش‌بینی کرد؟

آیا انسان از لحاظ اخلاقی حق دارد جان‌ش را فدای یک ارزش کند؟

فیلسوفان اخلاق به دو دسته قابل تصمیم هستند: یک عده می‌گویند برای اخلاقی بودن باید از هر چیز گذشت، غیر از جان، زیرا تو باید باشی و اگر جانت را از دست دادی، موضوع منتفی می‌شود. اما گروه دیگری می‌گویند اگر ارزش‌های اخلاقی اقتضا می‌کند، باید از جان هم گذشت. من

از رای دوم دفاع می‌کنم. بنا براین به شهادت اخلاقی قائل هستم.

تفکیک نیاز از خواسته چگونه صورت می‌گیرد؟

مهم‌ترین نکته‌ای که در این هفت دهه زندگی به آن رسیده‌ام، این است که مهم‌ترین مساله زندگی این است که آدم نیاز و خواسته را از هم تفکیک کند و به دنبال خواسته‌هایی برود که با نیازها انطباق دارند. در نیکخواهی خودم در طرح این دیدگاه شکی ندارم. اما برای این تفکیک و فهم نیازها نباید به ایدئولوژی‌ها رجوع کرد بلکه باید از ترکیب علوم تجربی و علوم فلسفی دریابیم، یعنی علمی که با استدلال سر و کار دارند. یک ایدئولوژی مثل نازیسم می‌گوید که نیاز انسان حکومت یک نسل خالص آریایی بر جهان است و فجایع جنگ جهانی دوم را پدید می‌آورد و قس علیهذا.

آیا شما هم به اخلاق فضیلت و هم به اخلاق شفقت قائل هستید؟

من به اخلاق فضیلت قائل هستم، اما اخلاق فضیلتی که می‌گوید کمینه اخلاق، عدالت است و بالاتر از عدالت شفقت و بالاتر از شفقت عشق است. بنا براین برای رفتار اخلاقی سه مرحله قائل هستم. اما معنای این سخن آن نیست که شفقت بدون عدالت و عشق بدون شفقت و عدالت امکان‌پذیر است. اخلاق عدالت، حق دیگران نباید سر سوزنی پایمال شود، اخلاق شفقت می‌گوید نه فقط حق دیگران پایمال نمی‌شود، بلکه بخشی از حقوق خودمان را به دیگران می‌بخشیم، در اخلاق عشق، اصلا من و دیگری وجود ندارد و من خودم را با شما یکی می‌دانم و یگانگی احساس می‌کنم.

آیا توجه به اخلاق دگرخواهانه در تضاد با زندگی اصیل نیست؟

خیر، زندگی اصیل می‌گوید القای پذیر نباش و تابع افکار عمومی نباش و فقط به عقل و وجدان اخلاقی خودت مراجعه کن. در من هم گرایش‌های خودخواهانه هست و هم گرایش دگرخواهانه. وقتی به این هر دو پاسخ می‌گویم، به خودم وفادار می‌مانم.

امیدورزی به باورهای خردگریز چه حکمی دارد؟

امید هیچ‌وقت به باور تعلق نمی‌گیرد، بلکه به یک رویداد (خواه در درون یا بیرون) تعلق می‌گیرد. به باورها حالات روانی دیگری مثل علم، یقین، شک، حدس، گمان، ظن و... تعلق می‌گیرد.

چنان‌که تامس نیگل در کتاب «امکان دیگرگزینی» با استدلال قوی نشان داده، اگر شما احراز کنید که من اهداف دگرخواهانه را دنبال می‌کنم، امکان اینکه با من رفیق باشد و نه رقیب، بیشتر می‌شود و بیشتر همکاری و مساعدت می‌کنید تا کارشکنی. اما اگر اهدافم

خودخواهانه باشد و شما احراز کنید که اهداف من خودخواهانه است، نهایتاً برخی رفقا با من همکاری می‌کنند و امکان معارضه بالا می‌رود. وقتی گاندی در آفریقای جنوبی خشونت پرهیزی را مطرح کرد، بسیاری از متفکران انگلیسی که با او آشنایی داشتند و آنها که در دانشگاه در انگلیس با او درس خوانده بودند، گفتند ما عجیب می‌بینیم که چرا فردی با این قدرت تفکر، چنین خل بازی در آورده است، مگر می‌شود در برابر اسلحه خشونت پرهیزی کرد و موفق شد؟! اما دیدیم که گاندی هم در آفریقای جنوبی و هم مهم تر از آن در هند، موفق شد.

من به اخلاق فضیلت قائل هستم، اما اخلاق فضیلتی که می‌گوید کمینه اخلاق، عدالت است و بالاتر از عدالت شفقت و بالاتر از شفقت عشق است. بنابراین برای رفتار اخلاقی سه مرحله قائل هستم. اما معنای این سخن آن نیست که شفقت بدون عدالت و عشق بدون شفقت و عدالت امکان‌پذیر است. اخلاق عدالت، حق دیگران نباید سر سوزنی پایمال شود، اخلاق شفقت می‌گوید نه فقط حق دیگران پایمال نمی‌شود، بلکه بخشی از حقوق خودمان را به دیگران می‌بخشیم، در اخلاق عشق، اصلاً من و دیگری وجود ندارد و من خودم را با شما یکی می‌دانم و یگانگی احساس می‌کنم.